



# 104

## مسأله زن

در برخی از مدونات چپ

از نهضت مشروطه تا عصر رضاخان

هما ناطق



<http://www.peykarandees.org>

(برگرفته از ماهنامه «زمان نو» شماره ۱، آبان ۱۳۶۲)

غرض از این نوشته بحث در باره مسأله زن نیست، بلکه تصویر و تحلیلی ست از اسنادی چند و نظراتی چند در باب زن و در مدونات تاریخی نهضت چپ ایران؛ دستچینی ست تاریخیچه وار از مبارزات و تشکلات زنان از عصر مشروطه تا عصر رضاخانی. با آنکه انگیزه غائی و موضوع سخن ارائه دیدگاه و خطابه ای ست از خانم ارانی پیرامون علل ستمدیدیگی و شرایط رهائی زنان؛ اما پیشگفتار آن، گفتار زیاده ای ست در جهت درك بهتر سیر تحول فکری زنان در برهه تاریخی مد نظر.

در آغاز نیمه دوم سده نوزده، ایران نخستین و یکتا سرزمین اسلامی بود که مسأله زن را گستاخانه و بی پروا به میان آورد؛ به رغم دولت مذهبی و اقتدار اهل مذهب، به رغم جهل مرکب و ستم کشیدگی مضاعف، به رغم کمبود آگاهی و فقدان شرایط ذهنی. این پیام آوری مدیون طاهره قره العین (۱۸۴۸-۱۸۱۵) بود که در جای دیگر (۱) از او یاد کرده ایم. در اینجا نیز قصد بررسی کارنامه او را نداریم، به تذکر این چند نکته اکتفا می کنیم که قره العین، گرچه در طرح نظرات خود در ربط با زن، طرفی نیست و به پیروزی دست نیافت، دست کم عصیان فردی را با عصیان اجتماعی درآمیخت. تنها به طرد شرایط سیاسی حاکم بسنده نکرد، به ستیز علیه فرهنگ حاکم نیز برآمد. از نابرابر بودن ها به انگیزه نابرابری ها دست یافت؛ جهل و بی فرهنگی خود را از سلطه فرهنگ جهل دید، در پیکار علیه مالکیت خصوصی به «تملك» مرد بر زن اعلان جنگ داد (۲). در اجتماع دشت بدشت، به تنهایی و علیرغم تعصب مذهبی مریدان، حجاب از سر برگرفت و حتی باعث فرار و پراکندگی بایان گشت؛ اما تا پای جان در سخن خود نشست. میرزاچانی مورخ بابی نیز آن گستاخی و پرده دری را «رسوائی و هرزگی» تلقی کرد، در ربط با ماجرای دشت بدشت نوشت: قره العین چنان کرد که: «جمعی بیخود، گروهی با خود، طایفه ای متحیر، قومی مجنون و فرقه ای فراری شدند» (۳).

آن مورخ قره العین را عامل هراس و پراکندگی بایان دانست با آنکه افکار آن زن از دیدگاه اسلامی با کفر و الحاد قرین بود، با آنکه همو در ملأ عام «ادای فرایض دینی» را حرام برشمرد، با اینهمه نام او در تاریخ در قلم دوست و دشمن باقی ماند؛ چنانکه محمود آلوسی مفتی بغداد که قره العین مدتی در خانه اش محبوس و توقیف بود، در



شرح احوال او معترف شد که: «من در این زن فضل و کمالی دیدم که در بسیاری از مردان ندیده ام» (۴). پزشک آلمانی شاه گواهی می داد که قره العین بی حجاب در کوچه و بازار می گشت و «مردم به احترام او سر به زیر می بردند» (۵). مورخانی هم که انقلابی گری و پیکارجویی او را از قلم انداختند، سجایای او را از یاد نبردند، دانش و قریحه او را ستودند و نوشتند: قره العین «زنی بود صاحب قلم، شاعر و سخنران» و «در ایران نخستین زنی بود که بر خلاف رسم و عرف زمانه، بی حجاب در برابر مردان ظاهر شد و با علما و رجال به بحث و مجادله نشست» (۶) حتی در یادآوری یکرنگی میان نظر و عمل استناد به سروده های او غریب نیست که می سرود: «من به جهان ندیده ام مرد یکی کلام دو»!

گرچه در رفع حجاب، به منزله عامل جهل و نشان سرکوب، جز قره العین، کسی به این جهل زدائی برنخاست، اما این عمل به دیگران جرأت طرح مسأله را داد. فی المثل میرزا آقاخان کرمانی (داماد صبح ازل جانشین باب) در ۱۸۶۶ میلادی در پشتیبانی از آزادی زن می گفت: زنان ایران «ملك مسلم و کنیز زرخرد مردان» به شمار می آیند. در موقعیت زن ایرانی می نوشت: «اینک مشتی گوزپشت سر به قفای، با چشم بر پشت پای و زشت، در بسته چادرنام و چاقچوری بداندام، با روبندهای مانند توبره و لگام بسته اند که ... این آئین دین و فرار داد دیدن مردم است». بیچاره زنان این سرزمین «نه تنها در نظرها خفیف و بی وقار و دلیل و حقیر و ضعیف و مانند اسپرند، بلکه از دانش مهجور و از هر بینش دور و از همه عالم بی خبرند» (۷). اکنون «بیش از هزار سال است ... این زنده به گوران تازیان، در زیر پرده حجاب و کفن جلباب مستور و در خانه همچون کور محجوب» گشته اند. تأثیر سوء حجاب در امر ازدواج هویدا ست، یعنی «ناآشنائی زن با شوهری که می خواهد با او زندگی کند و عدم آزادی در انتخاب شوهر خود، منشأ مفاسد اجتماعی می گردد و هرگونه همکاری میان زن و شوهر را غیر ممکن می سازد». دیگر مسأله «تعدد زوجات» است که باز «از برکت تشیع» ظاهر شد و نه تنها «ویرانی ملت ایران» بلکه «فقر و بیچارگی و فحشاء را به ارمغان آورد» (۸). آخوند زاده، حتی زنان پیغمبر را نیز از این تبار برشمرد. در قیاس با مورخان و مبارزان ازلی و بابی، سخنان میرزا ملکم خان که در افکار قانون خواهی خود گامی از ولتر و روسو و منتسکیو پس نمی گذاشت به یاقه گوئی و هذیان می ماند. فی المثل در روزنامه «قانون» و در پشتیبانی از حقوق زن، این کلمات بی سر و ته را بر زبان می راند که «نصف هر ملت مرکب است از زن. هیچ چیز پیش نمی رود مگر به معاونت زن ها. زن های ایرانی باید ملکهء ترویج آدمیت باشند. وجود آن ها را باید محترم شمرد. حالا که در ایران مردها زن شده اند، هنگام آن است که زن ها به شوهرهای خود درس مردی بدهند» (۹). معلوم نیست که زنان با خواندن این خزعبلات به کدام آگاهی می بایست دست یابند و اندرهای بی سر و ته ملکم چه گریه از کار فرو بسته شان می توانست گنشود. سخنان طالبوف هم از این رده بیرون نیست. در می گذریم.

مسأله زن بار دیگر در انقلاب مشروطیت بر سر زبان ها افتاد. در این دوره زنان را در سر عرصه کارزار می یابیم: در تظاهرات، در فعالیت فرهنگی و در انجمن های مخفی و انقلابی.

سرازیر شدن زنان به خیابان البته تازگی نداشت. بارها در گرانی و قحطی به جای مردان بسیج شدند. اما معمولاً جنبه ارتجاعی تظاهرات زنانه بر جنبه انقلابی آن می چربید، خاصه در انقلاب مشروطیت. شگفت اینکه برخی بی آنکه به محتوای شعارهای زنان در این نمایش های خیابانی توجه کنند، نوشته اند: «تنها عاملی که از درون اسناد مربوط به ماه های نخستین جنبش مشهود است شرکت هرچه فعالانه تر زنان در پیرویه مبارزات ضد استبدادی، ضد استعماری و دموکراتیک توده های شهری می باشد» (۱۰). حال، سرشت آن تظاهرات چه بود؟ هنگامی که ملایان (مشروعیه خواه و عدالت خواه) در طیف «اجرای قوانین اسلامی»، عزل «نوز» و «برداشتن عسکر گاریچی از سر راه قم» در زاویه مقدسه بست نشستند، هنگامی که در طرد مشروطه خواهی اعلام داشتند که ما «نه مشروطه طلب هستیم و نه جمهوری خواه»، بلکه جز «عدالتخانه» ای که «به دست پادشاه مسلمان خودمان» بنا گردد، خواست دیگری نداریم، زنان به اغوای ملایان - که خود به تحریک انگلیس ها (در جهت رقابت با برتری نفوذ مالی و تجاری روسیه) علیه نوز بلژیکی به حرکت آمدند، در خیابان ها ولو شدند، پیراهن دریدند که «ای مردم، بعد از این باید دختران شما را مسیو نوز بلژیکی عقد کند، ما دیگر علما نداریم» و یا در هواداری از روحانیون بست نشین، جلو کالسکه شاه را گرفتند که «ما آقایان و علمای دین را می خواهیم، عقد ما را آقایان بسته اند، خانه های ما را آقایان اجاره داده اند، ای شاه مسلمان، بفرما رؤسای دین را احترام کنند» (۱۱). آنان که این اطوار و کرشمه ها را به حساب مبارزه زنان می گذارند، بدیهی ست چشمداشت دیگری از جماعت زن، جز تبعیت کورکورانه و دنباله روی ندارند. و نه در کجای این شعارها آزادی و یا آزادی زن مطرح است؟ چه تفاوتی ست میان این عبارات خاله زنکانه و شعار مستهجن «خمینی عزیزم، بگو که خون بریزم»؟ و یا جنبه «ضد استعماری، ضد استبدادی و دموکراتیک» این پشتیبانی خائنانه از خائنین انقلاب مشروطه در کجا نهفته است؟

نمونه دیگر این هیستری جمعی و حرمان زدگی را می توان در تبریز و به هنگام قحطی و گرانی نان دید. در ماه ژوئن ۱۹۰۷ که ارزاق نایاب شد، حاجی قاسم اردبیلی نماینده اردبیل نیز در شمار انبارداران و محتکران درآمد. در ۶ ژوئن مشروطه خواهان بست نشین، در تلگرافخانه بر آن شدند که او را به محاکمه فراخوانند. از آنجا که حاجی قاسم سالخورده ای ۷۵ ساله و بیمار بود، اهل «انجمن تبریز» کوشیدند تا از طریق محاکمه علنی گندم را از چنگ او به در آورند. در این هنگام زنان سررسیدند و کوشش انجمن در پنهان کردن آن پیرمرد در گنجه تلگرافخانه بی ثمر افتاد. زنان او را بیرون کشیدند، کارش را با مشت و لگد ساختند، چشمانش را از حدقه درآوردند، آلت تناسلی اش را بردند و در دهانش نهادند و جسد او را به دار آویختند (۱۲)؛ تا جایی که کسروی نیز از این رویداد با نزاکت و شرم یاد می کند.



اگر این حرکات را به حساب مبارزه و انقلابی گری بگذاریم، باید سخن برخی گزارشگران نهضت مشروطه را بپذیریم که «همه زنان هوادار انقلاب بودند، اما هیچ چیز برای خود نمی خواستند» (۱۳). چنانکه خواهیم دید این سخن نادرست بود و تنها در مورد تظاهرات و شعارهای خیابانی زنان صدق می کرد.

یا فی المثل خان بیات در تحسین و تأیید مبارزاتی در این روال، سندی از گزارشگران انگلیس می آورد، مبنی بر اینکه در طی بست نشینی سفارت انگلیس «دو سه هزار زن» در بیرون اجتماع کرده، خواهان پیوستن به بستیان بودند (۱۴) یعنی هواداری از ارتجاعی ترین جنبه انقلاب مشروطه که در مبحثی دیگر به بحث گذاشته ایم (۱۵). همینقدر بیفزائیم که به قول برخی از مورخان باریک بین بسیار بودند تهی دستانی که به آن روزهای گرانی و قحطی، به گرمای تابستان، «هوای خنک باغ سفارت» را در سر داشتند و به هوای «اغذیه و شربت» (۱۶) رایگان که به دستور تجار ثروتمند (۱۷) تدارک دیده شده بود، پشت درهای سفارت مانده بودند! از بخت بدشان سفارتیان از «پذیرفتن اشخاص نوکریاب» (۱۸) سر باز زدند، به ویژه که اسامی بستیان و تعداد چادرها از قبل تعیین شده بود. حال، تجمع زنان هنگامی دلالت بر هشیاری و آزادیخواهی می داشت که علیه آن تحصن - که در جهت عدالتخانه، علیه مشروطه و [در] ضد [با] انقلاب پیش می رفت - اجتماع می کردند. وانگهی باید پرسید چرا هنگامی که در «مجلس ملی» همان به اصطلاح علمای مشروطه خواه مصرانه خواهان منع زنان از «تحصیل و مدرسه» شدند (۱۹) اینان پشت درهای مجلس به شیون برخاستند؟ چرا هنگامی که قانون اساسی آنان را از حق رأی و انتخاب شدن محروم داشت، رگ غیرتشان به جوش نیامد؟ و یا چرا هنگامی که همزمان با عزل نوز، علمای آزادیخواه خواستار اخراج کارگران زن از کارخانه ها گشتند (۲۰) حضرات به دفاع از حقوق هموعان خود برنیامدند؟ پس بدا به حالشان که ضد انقلاب در همه حال، از وجودشان به مثابه ارتجاعی ترین عناصر یاری جست. تا جایی که یکی از روزنامه نگاران روسی در احوال زن ایرانی نوشت: «در مملکت شاه زنان مستبد ترین عناصر هستند» (۲۱)!

آن آوازهای دهل به کنار، نقش ارزنده و خلاق زنان را باید نخست در مطبوعات و فعالیت های فرهنگی نهضت مشروطیت جست، نکته ای که پژوهشگران از قلم انداخته اند. در آنجا ست که زن ایرانی موقعیت و خواست های خود را، با همه کمی و کاستی، بی پروا عرضه می دارد، در پیکار علیه واماندگی و جهل خود، به ستیز علیه جهل و واپس گرانی حاکم بر می خیزد، در راه یابی برای فرار از چنگال سنن و احکام پوسیده، «آموزش و تربیت» اجتماعی را رهگشای اسارت خود می بیند. سخن نه بر سر برابری و برادری ساختگی و موهوم، بلکه در لزوم اعتلای فرهنگی در جهت شناخت بهتر انگیزه های عقب افتادگی و ستمدیدگی ست.

نمونه درخشان این تفکر رساله «معایب الرجال» بی بی خانم است (۲۲). به ویژه که او زنی بود از طبقات نامرغه، اما بارآمده در کنار پدری مدرس، بابی مسلک و بهره مند از تحصیلاتی چند. از او در انجمن های سری نیز یاد خواهیم کرد. در اینجا شمه ای از افکار او را به دست می دهیم تا ماهیت آن انجمن ها را بیشتر بشناسیم. بی بی خانم همه نسخه نویسان [و] مدعیان تأدیب نسوان را مشتی «رجاله» و «خائن» می خواند. در ۱۸۹۶ می نوشت: همان هائی که مملکت را به این روز انداخته اند، کارها را به «بخت و اتفاق» سپرده اند، «نه از خلق شرمی و نه از خالق آزرمی» دارند، همان هائی که وقتی به یاد مردم و ملت می افتند که «سرهاشان گرم» است و «یکی به خیال اشتباه پادشاه ... دیگری در اندیشه وزارت و صدارت و دیگری در فکر فلاحت و زراعت» می افتد، اکنون می خواهند برای دیگران هم تعین تکلیف کنند. بهتر آنکه نخست به اصلاح «صفات رذیله» خویش برآیند، چرا که «ذات نایافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش!» این کج اندیشان «به اندازه خیالات خود» همه «عالم را مثل خود فرض نموده ... ترتیب زندگانی و دستور العمل به عالم می دهند، اما جای خوشوقتی ست که «مردم مختلف اند و رأی ها و طبایع مخالف اند و در سلیقه و صنایع متضادند». از همین روی و برخلاف باور این «لاشعوران» و به یاری افکار منحن چند مریی مهممل گوی نمی توان «بساط تمدن» را برچید و به «عالم انسانیت» پایان داد. بی بی خانم آنگاه بر فرهنگ مذهبی و سیاسی زمانه می تازد. احکام و دستورات رایج را فرهنگ «طبقات مرفه» بر می شمارد؛ در اشاره حتی به تعلیمات پیغمبر در ربط با خوشبوئی و پاکیزگی زن می گوید: پاکیزگی آنجا میسر است که «اسباب کثافت مفقود باشد». بدیهی ست «فقر و فلاکت» کثافت بار است و عامل نظافت «ثروت و غنا ست». ما «مردم فقیر و محتاج ... که سی سال زیر یک لحاف کثیف» به سر می بریم نیازی به «این همه روده درازی» نداریم. هر «ذی شعوری» نظافت را دوست دارد و «مرغوب را از غیر مرغوب» می شناسد. همه این نصایح پدرا نه برای آنست که وسیله تعیش و رفاه خود را فراهم سازند و ما را به سلیقه خود بیاریند. «آداب دین اسلام» می خواهد که ما به «خدمتکاری»، خانه داری و «معاشرت با موجودات ناقص» همچون «اطفال و صبیان و دختران و نسوان» بسنده کنیم، از «راه و رسم انسانیت و تمدن» دور بمانیم. فی المثل پند می دهند که «زن باید از شوهر خود دور نشیند»، «قدم آهسته بردارد»، «سخن را نرم و ضعیف بگوید مثل کسی که از ناخوشی برخاسته باشد». البته زنان مرفه را می توان به این حرکات خو داد؛ اما مردم رعیت با این همه کارهای مشکل و دشوار، چگونه می توانند «این قسم رفتار» در پیش گیرند. بی بی خانم خطاب به خواهران خود یادآور می شود که اینجا «فرنگ نیست» که «زنان عالم به همه علوم» باشند و «مثل دسته گل» راه بروند و «در سر میز با مردان اجنبی» بنشینند و «وقت رقص» دست مردان را «بگیرند و برقصند». پس در این خراب آباد گمان مبر که «عقل دوراندیش و قوت و زور» داری، «می توانی کارهای عمده از پیش ببری» و یا «از کسب بازوی خود کفیل خرج بشوی». تا آن آداب و احکام برجا ست «عاجزه و ناقصه همه چیز هستی» و باید «مطیع امر شوی خود باشی». از دست زنان به تنهائی و از بازی با «کلمه» و «عبارت پردازی» مردان کاری ساخته نیست. اگر قرار بر تربیت است همه باید تربیت بپذیرند و این منوط است به «تأسیس قوانین تمدن» و برچیدن فرهنگ تجر.



در انقلاب مشروطیت، «صور اسرافیل» که بارها به خاطر مبارزه با «کهنه پرستان» از سوی علما توقیف شد و سرانجام هم، مدیر روزنامه سرش را در این راه بر باد داد، گهگاه مسأله زن را به صور گوناگون پیش کشید. فی المثل، «مکتوب یکی از مخدرات وطن پرست» را انتشار داد و از زبان زنان و در بیان حال نوشت: می گویند و جراید نیز می نویسند «مردم ایران از خواب غفلت بیدار، از کرده ها پشیمان، از حرکات خود منجز و از افعال خود منفعل شده اند» بدان معنا که راست کرداری و صداقت پیشه کرده اند، از سازش و مغالزه و تزلزل دوری گزیده اند. «یا للعجب!» گویا ارباب خوش باور جراید مردم ایران را به درستی نشناخته اند «که چگونه با هر نسیمی می وزند و به هر سازی می رقصند، چنانکه «می بینیم» همان «اشخاصی» که تا دیروز بر «مستبدین» متعجب لعنت می فرستادند و خود را هادی و هاتف بیداری خلائق می شناساندند به «جزئی تغکیر» از گفتار خود باز گشتند «ورق را برگردانیده با انجمن مخالفین هم قسم» شدند. مثلاً امروز همگان می دانند که «این شیخ فضل الله نوری چه فتنه ها به پا کرد» به چه شیوه ها از در مخالفت با مشروطه و مجلس برآمد، «تا چه اندازه خاطر مردم را پریشان نمود». اما امروز در همان مجلس «دیده و شنیده می شود» که به محض کوچکترین مخالفت یا صدای اعتراضی که از مردم به گوش می رسد، همان مشروطه طلبان سابق (بهبهانی و طباطبائی) با همان رهبر استبداد دست به يك شده می گویند: «این مردم بایی شده اند»، «در صدد اذیت رئیس مذهبی» خود برآمده اند و در اندیشه «پایمال کردن دین اسلام» اند. آخر، ای آزادیخواهان، «انصاف می خواهیم، آیا شیخ مذکور دین اسلام است»؟ چنین نیست و «بنده عرض می کنم که خیر!» این «مردم هستند که هنوز در خواب» اند، به این تهدیدات تن می دهند، چرا که قدرت تمیز ندارند. «افسوس می خورم که چرا مرد نیستم تا گویم هر آنچه می دانم» و در این اندیشه که «مردها از چه می ترسند و از چه می هراسند» درمانده ام! (۲۳)

علی اکبر دهخدا هم در همان نشریه گهگاه ستون های «چرند و پرند» را به روی آزادی زنان گشود. مخدرات را به طرد آداب و رسوم سنتی و کسب معارف جدید مشوق گشت. آنان را به مبارزه علیه استبداد مذهبی فراخواند. جهان بینی او در ربط با مسأله زن، روشنگر همانا برخورد سوسیال دمکرات های ایران است که دهخدا در کنارشان می رزمید. به طنز نوشت: این «وکلا و وزرای ما خوب می دانند که اگر خانم های ایرانی دور هم جمع شوند، مدرسه باز کنند، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند، دیگر روی به دیزی های کهنه و چربی گرفته نخواهند کرد، یا دست کم، خواهند فهمید که «دیزی پاک و پاکیزه بهتر از دیزی هائی ست که دو انگشت دوده در پشت و يك و جب چربی بر در و دیوارش است» آنگاه تمیز عقاید نو از کهنه آسان تر خواهد بود، چرا که «اصل خرابی مملکت و بدبختی ایران همان اعتقاد کاملی ست که زن های ما به دیزی از کار درآمده دارند» پس باید «به هر زودی که ممکن است» عزم خود را جزم کنند، به پا خیزند و «هرچه در این مملکت ریش، جبه، قطر شکم، اروسی دستک دار و هر قدر که از این قبیل نشانه از سلامت استخوان باشد همه را يك روز روشن با يك غیرت و فداکاری فوق الطافه بار يك الاغ کرده از دروازه های شهر بیرون بیندازند». نیز در وداع با کهنگی و گندیدگی «زن ها باید هرچه دیزی از کار درآمده در مطبخ دارند، همه را برداشته بیآورند و پشت سر این مسافرها بشکنند. اگر این کار را بکنند، من قول می دهم که در مدت کمی تمام خرابی ها اصلاح بشود». ورنه «عقل من دیگر به جانی نمی رسد» و همان بهتر که بروند «ختم امن یحیی بگیرند، بلکه خدا خودش اصلاح کند ... والسلام» (۲۴). دهخدا در میان سخنان طنز آلود، از پیشرفت های زنان غرب، «در تحصیل حقوق سیاسیه» نیز یاد می کرد و می گفت: آنان در جهت رستن از بند اسارت «اجتماعات بزرگ تشکیل داده، قسمت عمده جراید و نطق خطبا را به خود مشغول کرده اند» و «برای حقانیت» خود «کتاب های متعدد» انتشار داده اند و الی آخر، (۲۵).

مسأله زن در روزنامه «ایران نو» وابسته به يك جناح از سوسیال دموکرات های ایران نیز به اشکال گوناگون طرح بود. حتی به نظر می رسید که زنی «طاهره» نام در نقش خبرنگار رسمی و دائمی آن نشریه قلم می زد و به برخی از نامه ها و مقالات رسیده پاسخ می داد.

گویا ست که در آن نوشته ها، تقریباً قریب به اتفاق زنان از فرهنگ اسلامی «گله» داشتند و موقعیت زن را در دوره ساسانیان برتر و والاتر می شمردند. بدین سان هر جا که دستشان می رسید از نقد سنن و احکام حاکم باز نمی ایستادند. فی المثل منیره مازندرانی می نوشت: در ایران هنوز گروهی «تربیت و تعلیم نسوان را بی مصرف، بعضی مکروه و بعضی حرام می دانند». از برکت همین معتقدات، سال های سال است که «ما مسلمانان و ما ایرانیان»، زنان یعنی «این شریک البشریت» را از «تمام حقوق بشری محروم ساخته و ابواب تعلیم علوم و کسب فنون و صنایع را به روی آنان مسدود ساخته ایم». و حال آنکه انتظار داریم که فرزندان این آب و خاک که زیر دست این عنصر «جاهل» پرورش می یابند، عالم و دانا هم بار بیابند. اما موقعیت زن ایرانی در درون خانواده از «دو شق» بیرون نیست: یا «به مساعدت حسن جمال و غنج و دلال محبوب شوهر است و یا به جهت حرمان از این عوالم ظاهری، منفور». زن اگر «جمالی» داشت «جانی هم به در برده» و می تواند «در عدم کفایت عقل» و فقدان «اصالت رأی» همچون تصویری بی جان «عمری یا نیمه عمری» سر کند و «خوش» باشد. اما اگر از حسن جمال بی بهره ماند باید با «منفور» بودن خود بسازد، از «نادانی و جهل» و از «فرط بیچارگی» به «هزار حيله» و نیرنگ پناه برد، تا گلیم خویش بیرون کشد و نابسامانی را به سر رساند.

گوئی خانم منیره مازندرانی ندانسته استدلال «لاکلو» نویسنده فرانسوی را پیش می کشد که در نیمه اول سده نوزده و در «تربیت زنان» می گفت: اگر بپذیریم که زن در هوش و استعداد با مرد برابر است، هنگامی که قابلیت خود را نتواند در جهت درست به کار گیرد، هنگامی که از حقوق انسانی و امنیت اجتماعی بی بهره بماند، به ناچار کارآیی خود را در تبهکاری و تخریب به کار می گیرد، روابط انسانی را خدشه دار می کند و سد راه



پیشرفت و اعتلای انسان می شود. قهرمان رمان او نیز از «روابط خطرناک» چنین زنی ست: رشک انگیز و تبهکار (۲۶).

منیره مازندرانی نیز به همین روال می اندیشد. حتی می گوید: «جهل و بی عملی» نسوان «غنی و فقیر» بر نمی دارد. میان «وضع و شریف» هم چندان فرقی نیست. تفاوت زن ها تنها در فاخر بودن «البسه و زیور» آلات است، تا جایی که «زن جاهل ایرانی» هر اندازه «بر توانگری اش بیفزائی بر جهلش افزوده گردد!» با این حال، شاید بتوان گفت که در میان «طوائف زن و مرد» وضع زن ایلاتی و دهاتی بهتر است. چرا که اشتغال در صفوفشان بیشتر و معلومات مرد و زن به یک میزان است. «زن ایلاتی یا زن زارع در معلومات و معیشت بشری عارف است به تمام معارف شوهر خود و شریک است در تمام محصولات و زحمات و دسترنج او». به عبارت دیگر در تولید سهم مساوی دارد. پس، «درجه معلوماتشان هم در اعمال زندگانی مساوی ست». اما پیشرفت راستین زن، تنها در جوامع غربی واقعیت دارد. «اروپایی ها می گویند: زن نیمه مرد است و این مطلب صحیح و فصیحی ست». و دال بر اینکه مرد و زن «دو نیمه یک شکل واحدند» و محتاج اند به کوشش یکدیگر «جهت ترکیب یک شکل واحد و یک جسم کامل» و تا چنین نباشد «تشکیل خانواده» در جامعه بر اساس درستی استوار نیست (۲۷).

در مکتوبی دیگر یکی از «خانم های ایرانی» از پیشرفت زنان در کشورهای آشنا سخن می گفت و در قیاس با شرایط ایران به حسرت می نوشت: «به راستی آن ذره که در حساب ناید مانیم!»؛ در سرزمین عثمانی مشروطیت با «تربیت و ترقی بنات» همراه شد. در چین که هشت سال دیگر داخل در دول مشروطه خواهد گردید، تربیت نسوان به جانی رسیده که «هر روز چند روزنامه از طرف خواتین وطن پرست به طبع و نشر می رسد»، حتی «قریب هزار نفر» از دختران چینی به هزینه دولت متبوع خود، در توکیو به «تحصیل علم» اشتغال دارند و نیز «برخی از دختران و خواتین محترمه در چند ماه دیگر برای درک تربیت لازمه عازم خاک انگلیس خواهند شد». در ایران خودمان باید گفت وضع «زنان طایفه آرامنه و کلدانی و یهود و زردشتی» هزار بار از زن مسلمان بهتر است. آنان دست کم، به «احداث مدارس نسوان» دست زده اند و حال آنکه ما «بیچارگان هنوز درمانده وادی ضلالت و نادانی می باشیم» گرچه پیش از حمله اعراب «سرمشق تمام عالم» بودیم. پس باید جست و یافت که از چه رو در «هند و چین و ژاپن و مصر و عثمانی» تربیت نسوان به این پایه از پیشرفت و اهمیت رسیده است (۲۸) و در ایران هنوز نخستین گام را هم برنداشته اند.

تنوع آراء زنان در بررسی مسأله زن، خواه ناخواه فصلی در این باب گشود و خود تنوع آراء را به دنبال آورد. هرکس در حد درک و شعور خود درد دل ها و علل نابسامانی را روی کاغذ ریخت. هنوز الگوبرداری و تقلید کورکورانه به این نوشته ها راه نداشت. هنوز نظریاتی با عقاید دیگران جایگزین نظرآوری نشده بود. به رغم سبک و شیوه نگارش زنانه، زنان خلاقانه و با الهام از تجربیات و اندوخته های فردی، موقعیت خود را در معرض نقد قرار می دادند. از این رو مقالات زنان به رغم کم سوادی و پراکندگی و آشفتگی، خالی از لطف و ابتکار نیست. برای نمونه طاهره خانم که خود را «خادمه و وفائیه وطن عزیز» می خواند، می گفت: «کمینه که از جنس نسوانم» امروز می دانم که همه زندگی را در «حرمان» از کسب معارف باخته ام. به جای «تعلیم و تربیت صحیح» با «نقایص و معایب امور خانه داری» سر کرده ام. گرچه به سررشت این کار فساد انگیز آگاهی یافته ام اما «به واسطه تنهائی از علاج آن عاجز» مانده ام. به این نکته نیز پی برده ام که چون «مردم مملکت ما تقریباً به دو قسمت متساوی از ذکور و اناث مرکب است» بنا بر این تا نیمی از این مردم که در جهل سر می کنند از تربیت بهره نگیرند «در آن مملکت ترقی و تمدن» میسر نخواهد بود - خاصه که تربیت فرزندان را بر عهده مادران گذاشته اند. حال می پرسم: چرا باید برای این همه «استعداد فطری» و «قوای خلقی» که در زن جمع است مصرفی نباشد. آئین زردشت هرگز زنان را از احراز مقام علمی و سیاسی محروم نمی کرد. حتی امروز هم در میان زردشتیان «یادآوری ارواح بعضی از نسوان در ادعیه معمول است». طاهره خانم هم، مانند خانم مازندرانی بر این اعتقاد است که در ایران وضع زنان «در میان ایلات خودمان» به رغم «تعديیات [؟] روزگار که حال مردم ... را از حد اعتدال خارج گردانیده، صفات صوری و معنوی زنان ایلاتی نسبت به زنان شهری بسیار امتیاز دارد» و آنان برای «هرگونه ترقیات مملکت سرمایه بزرگی» به شمار می آیند. به راه این ترقی، طاهره خانم «خادمین وطن» را به «قیام» در جهت تحقق «تکالیف» خود فرا می خواند (۲۹).

همان نویسنده در مقاله ای دیگر گامی فراتر رفت: احکام مذهبی را زیر پرسش برد؛ به اشاره و استعاره این استدلال را پیش کشید که اگر آفریدگار جهان قادر متعال است، چرا انسان ها را برابر نیافریده. چگونه می توان پذیرفت که «صانع، مصنوع» خود را به نقص بیاراید و «مخلوق خود را ناقص» بیسندد؟ اما حقیقت جز این نیست که هر انسانی پاسخگوی اعمال و گفتار خویش است. پس، از آنجا که «اعمال خود ما ست که به سوی ما بازگشت خواهد کرد»، باید جدا از تحکم پذیری «بکوشیم و جنس خود را بجوئیم» که گفته اند «ای نور چشم من به جز از کشته ندروی». به عبارت دیگر از دیگران کاری برای ما و به راه ما ساخته نیست. دانشمندان ما به جای اینکه زنان را در «مدارس جدید» به کسب معارف وادارند و در همه کار «قرین» خویش نمایند، هنوز در تربیت زن پایند همان «احکام جاریه» پوسیده اند. از برکت همان احکام است که می گویند: ما مردیم و مختاریم و «می توانیم چند زن اختیار کنیم!» در چنین فرهنگی مردان فقط «شیفته رنگ و بوی» زنان و اسیر «هواهای نفسانی» خویش اند. «سبحان الله از این همه غفلت و جهالت و ظلم نسبت به هم نوع». طاهره خانم بی آنکه نامی از قرآن و اسلام و دستورات پیغمبر برد، اینچنین سرپیچی و انزجار خود را ابراز می دارد: می پرسم «اگر تعدد زوجات مشروع است، چرا برای ما نیست»، «آیا هیچ مردی می پسندد که زن او شوهر متعدد اختیار کند»؟ (۳۰) اگر نفس این عمل



خوب است، عمل خوب باید برای همه جایز باشد، اگر بد است چرا مجاز است؟ نیازی به گفتن نیست که روی سخن نویسنده با خدا و رسول خدا ست!

حاصل آن اعتراضات و تفکرات مدارس بود که زنان برپا داشتند. پیش از آن تنها مسیحیان، زردشتیان و یهودیان تعلیم و تحصیل دختران را مشوق بودند. اما هنگامی که زنی از تبار مسلمانان به تأسیس دبستان دخترانه «ام المدارس» برآمد، آوازه اش در همه جا پیچید. محل مدرسه در دروازه قزوین و خیابان ظهیر الدوله بود. اطفال را از شش سالگی می پذیرفت. زبان فرانسه، انگلیسی، هنر قابلگی و آشپزی و «غالب علوم عقلی و نقلی» را در برنامه داشت. به ادعای خودش «با پروگرام صحیح و اسلوب جدید» تدریس می کرد و ماهیانه «پنج هزار» هم شهریه می گرفت (۳۱). افکار و مشی مؤسسين را می توان از نطق مدیر مدرسه به مناسبت پایان سال تحصیلی استنتاج کرد. در آن گفتار «معارف پرورانه» رئیس مدرسه می گفت: «حالا خواهشیمندم از خوانین عظام که قدری در منشأ فضیلت و سر این شرافت تدقیق و تحقیق فرمایند که این همه اصرار و تأکید در وجوب علم از چرا ست». در این باره کافی ست که قدری «وجدان» خود را به داوری بخوانیم تا دریابیم که انسان تنها «به واسطه علم می تواند به رفع تمام حوایج خویش کامیاب شود. شخص بی علم در حکم» ... «اموات و در عداد جماد» است و مملکتی که علم را راهنمای خود نسازد، در جزو شکست خورندگان این جهان خواهد بود.

آنگاه خانم مدیره، اولیای دانش آموزان را به تاریخ پرشکست ایران ارجاع می داد. در این مقوله سخن را بی پروا تر از بسیاری از مورخان ما به میان می کشید. فی المثل، از دست رفتن «ولایات شمالی» ایران را نه در اثر «کاردانی» عباس میرزا نایب السلطنه و یا سست عنصری فتحعلیشاه، بلکه از پی آمد جهل ایرانیان و دانائی دشمنان ایران می خواند. بدین مضمون که «ترکستان و قفقاز به واسطه علم» دیگران «از ما سلب شد». «هندوستان به این عظمت» به یاری علم «منتزع گشت». غریبان مسلح به دانش بودند و از این طریق «به شرق دست یافتند». بنا بر این، «از نحوست و شئامت جهل است که ما مثل سیطی در جنب قیطی، بنده زر خرید در مقابل آقای فعال و محتاج حقیقی و دلیل واقعی و سائل به کف» شدیم. یعنی «هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ما ست». عقب افتادگی زن نیز نشانی از جهل عمومی ست.

این شیوه تفکر البته یادآور سخنان سید جمال الدین اسدآبادی در شکوه و عظمت علم است. او خطاب به روشنفکران هند می گفت: دولت انگلیس هندوستان را به ضرب اسلحه و قشون نگرفت، بلکه از طریق سیم تلگراف و راه آهن و پست تسخیر کرد. یعنی دانش خود و جهل ما را به معرض نمایش گذارد. امروز مقابله با غرب به مفهوم دست یافتن به علوم و فنون غرب است و بس (۳۲). به همان روال مدیر «ام المدارس» می پرسید: اگر عامل پیشرفت علم و عامل شکست جهل نیست «در خصوص خانم های زاپنی چه می فرمائید؟ باید از آنان «کسب غیرت» کرد. «مادام اوایما در جواب مکتوب خانم انگلیسی» اطلاع می دهد که در ژاپن «هکات های خیره» متعدد از زنان تشکیل شده» و روزی «پنج ساعت لاینقطع» کار می کنند. نیز «یکصد و پنجاه هزار عورت جهت بیمارخانه ها و زخم بندی و رسیدگی به مجروحین و معلولین» تربیت شده اند. اینان همگی از دسترنج خود نان می خورند، اسارت و فلاکت ما را ندارند. امروز برای ما راهی نیست جز اینکه «دارای همان تمدن و حیات بشویم که اروپائی ها دارا هستند». به هرحال، «اندکی با تو بیگفتم غم دل ترسیدم/ که دل آزده شوی ورته سخن بسیار است» (۳۳).

زنان افتتاح مدارس را خوش آمد گفتند و تبریکات فرستادند. از عشق آباد روسیه هم شمس کسمانی مکتوب شادباش نوشت و خوشنود بود از اینکه برای نسوان ایرانی «حیاتی نو» فراهم آمد. خانم کسمانی در نامه خود می گفت: در ایران به علت جهل زنان و در نتیجه حاکمیت مردان این دو «طایفه» هر دو در بند یکدیگرند. آخر «تا کی مردها اسیر بار گران زن ها و زنها گرفتار استبداد مردها باشند؟ تا کی باید «نصف نفوس ایران که ما طایفه» نسوان باشیم، جزو اموات حساب» شویم. گناه از هیچکس نیست، انصاف باید داد، «مرد ایرانی با هزار زحمت روزی دو قران کار می کند و باید امورات چهار پنج عیال و اولاد را متحمل شود». زن ها هم از «کم بختی و بیکاری» اوقات خود را می کشند و «زندگی را بر مردان بیچاره تلخ می دارند». یکی از راه های آزادی زن از زنجیر اسارت اشتغال است. «زن اگر شغل داشته باشد»، نه سربر دیگری می شود و نه عمر خود را به باد می دهد. اگر غیر از این باشد، نیمی از جامعه نیمی دیگر را به تباهی خواهد کشاند. زن آرمان خود را در «طلا داشتن» خلاصه خواهد کرد و مرد در «داشتن ملک» (۳۴) تا از عهده طلا برآید. افتتاح مدارس گامی در جهت اشتغال و تعویب شرایط زندگی زن است.

با این حال، حتی از میان زنانی که از اندک معلوماتی برخوردار بودند، برخی هراس خود را از نحوه شکل گیری مدارس دخترانه ابراز داشتند. از جمله فاطمه خانم در ضمن اینکه با برپائی مدارس مخالفت نمی کرد، انتقاداتی هم داشت. می گفت: «اینکه در هر مجلس و منبر فریاد می کنید: دخترها را مدرسه بگذارید، علم بیاموزید ... صحیح می فرمائید». البته ما هم «کمال تشکر» را از مؤسسين این «دار النجات» داریم. اما مدرسه دخترانه باید بر پایه برنامه صحیح باشد، «باید اطمینان داشته باشند» ورنه يك وقت سر بلند می کنید و ملتفت می شوید که از «چاه در نیامده در چاله افتاده اید و گرفتار هزار گونه مخاطرات دیگر شده اید و هزار نکته باریکتر از مو اینجا ست» (۳۵). نویسنده ما از هیچیک از این مخاطرات - که باید از مقوله ناموسی باشند - نام نمی برد. همچنین علت خصومت خود [را] با حضور گروهی از آموزگاران بیان نمی دارد. از نوشته او همینقدر پیدا ست که افتتاح مدارس با آمادگی ذهنی کل زنان رو به رو نشد.



اما مخالفان شمارشان اندک بود و اندرزه‌های معترضان شان پا نگرفت. در ۱۹۱۳ مدرسه «ناموس» به دنبال «ام المدارس» ایجاد شد و در اندک زمانی تعداد مدارس دخترانه از ۱۲۰ آموزشگاه فراتر رفت. در تشویق و تبلیغ زنان به «کسب علم» مطبوعات نقش عمده را عهده دار بودند و در میان آنان باید از نشریه سوسیال دموکرات و ترکی زبان «ملانصرالدین» یاد کرد و از نوشته های گستاخانه جلیل محمد قلی زاده (۳۶).

از نظر محمد قلی زاده، شرط رهایی زن در کشورهای مسلمان، قبل از هرچیز رهایی از فرهنگ اسلامی ست. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به او هشدار داده بود که مثلاً در باکو، به رغم اعتلای مبارزه طبقاتی، به رغم مشارکت وسیع کارگران در اعتصابات و سوسیال دموکراسی، زنان مسلمان هنوز اسیر تعلیمات و خرافاتی بودند که آنان را از همدوشی با مردان و پذیرا شدن افکار پیشرو باز می داشت. از بررسی و بازنمودن این مطلب، «ملا نصرالدین» زنان را در اقبال گوناگون جامعه و در محیط های مختلف اجتماعی ترسیم می کرد. او معتقد بود حتی در روستاها که زنان در تولید خود شرکت دارند، دنیای نسوان در رابطه با مردان همان روابط حاکم و محکوم است. در «تسبیح خان» (۳۷) هنگامی که ملاصادق از سوی مالک ده برای دریافت مالیات وارد خانه دهاتی می شود، در برابر تنگدستی مرد و در ازای بدهی، زن او را به عقد خود در می آورد. در نمایشنامه «مردمه ها» (۳۸) که در انقلاب مشروطیت در تبریز نوشت و به روی صحنه برد، محمد قلی زاده، داستان آخوندی را ترسیم می کند که با وعده زنده کردن شهید، هرروز دختر ۹ ساله ای را به زنی می گیرد. قهرمان داستان، نازلی، دخترک خردسالی ست که تحت تأثیر برادر بزرگتر و فرنگ رفته خود، نومیدانه و سرسختانه می کوشد تا خود را از چنگال آخوند متجاوز، احکام شرعی و مردم خرافی و فشار خانوادگی برهاند. در نمایشنامه «دیوانه ها» (۳۹) که در ۱۹۲۰ نوشت، محمد قلی زاده بر آن بود که به رغم انقلابات و دگرگونی های ژرف، دنیای اسلامی هنوز در جنون خرافات باقی ست. بار دیگر از زبان «صونا» دختر «مجنون» که بی حجاب می گشت، می خواند، می رقصد و عقلش به پذیرفتن تعلیمات مذهبی قد نمی داد، نشان می دهد که در این جهان بینی، دیوانه کسی ست که از مقام انسانی و آزادی و حقوق خود در برابر امام زمان و مباشرین او دفاع می کند.

مسأله زن در مقالات طنزآلود «ملا نصرالدین» و در کاریکاتورها نیز مقامی خاص داشت. به عنوان مثال و در ریشخند حجاب، تصویر دو زن سیاه پوش و چمباتمه زده در کنار دیوار را ترسیم می کند با عابرین وحشت زده و انگشت به دندان که نکند این «اشیاء» ترسناک و موهوم «آدمیزاد باشند»! در جای دیگر تحت عنوان «دنده کج» (۴۰) در بحبوحه انقلاب مشروطه و در جهت بیداری زنان ایران می گفت: در مطبوعات خارجی می خوانم که زنان فرنگ در گوشه و کنار این جهان خواستار حقوق برابر با مردان شده اند؛ در نروژ حق رأی می طلبند، در شیکاگو خواهان ورود به خدمات دولتی هستند، در جای دیگر مسأله ازدواج را طرح کرده اند: «یعنی که چه؟ اگر ملاحای ما این حرف ها را بشنوند چه خواهند گفت. عیب نیست؟ بی حیائی هم حد و حسابی دارد. زن کجا، مساوات کجا؟ آخر اگر مساوات برای جنس زن لزومی داشت خداوند تبارک و تعالی او را با عقل ناقص و زلف دوتا و حجاب به سر نمی آفرید. یعنی در کار خدا حکمتی نبوده؟» بدتر از همه اینکه این مزخرفات درز کرده و به گوش بعضی از آزادی خواهان ما هم رسیده. این ها هم که پاك عقل و دینشان را باخته اند و چه پرت و پلاها که نمی گویند. مثلاً «روزنامه صحبت» چاپ تبریز (۴۱) به سرش زده و برداشته و نوشته «چون اعضای يك ملت همه با هم برابرند» باید حقوق زن و مرد هم برابر باشد استغفر الله ... والله، بالله، این حرف ها به مذاق ما مسلمان ها خوش نمی آید. آخر چطورى برابر است؟ یعنی دیگر زن از دنده کج حضرت آدم بیرون نیامده؟ یعنی حالا دیگر باید دنده کج و ناقص خودمان را ببریم و به همه نشان بدهیم؟ خودمان را رسوا کنیم؟ «من نمی دانم چرا هرچا تکانی می خورد و انقلابی می شود فوراً حرف زن به زبان ها می افتد! مثلاً شایع کرده اند هرکجا راه تمدن و تربیت باز شود به نفس زن نیز راه می یابد ... ای داد بر ما! من از روزی که این خبر را شنیدم به زخم اکیداً سفارش کردم مواظب در قفس خودش باشد» يك وقت دیدی «اینطور چیزها چشم مرا دور دیدند و حمله کردند» نعوذ بالله. ما مسلمان ها می گوئیم «زن ناموس ما ست» باید جامعه ناموس ما را حفظ کند تا «فحشا» رایج نشود. اینطور اخبار به حال ما مضر است. اینطور مطبوعات خانه خراب کن است. یاد یگیرید از «روزنامه شرق» (۴۲)، انسان کیف می کند از اخبارش! يك طوری می نویسد که مردم عبرت می گیرند و از اوضاع مملکت خودشان مطلع می شوند و به فکر چاره جوئی می افتند. مثلاً نوشته: «علی خان نام به خانه یوسف خان نام رفته و در حالی که عیال خان خانه نبوده، او با چاقوئی که در دست داشته از دختر خان ازاله بکارت نموده!» حالا همه همسایگان علی خان و اهل محل رگ غیرتشان به جوش آمده، همه کارها را رها کرده و به «تحقیق» مشغول شده اند. نتیجه حاصله اینکه «این کار سابق است و دخلی به کار دیروز علی خان ندارد» برنامه آینده تحقیقات مردم این است که معلوم شود «قبل از علی خان چه کسان دیگری با آن زن آن عمل شنیع» را انجام داده اند. روزنامه یعنی این، حقوق یعنی این، حفظ ناموس یعنی این!

محمد قلی زاده مسأله زن را در جای دیگر تحت عنوان «دانشمندان» طرح نمود که ما برگردان فارسی آن را در ضامم همین نوشته به دست داده ایم.

در خود ایران در ۱۹۰۷، اعتصام الملک پدر پروین اعتصامی رساله ای به نام «تربیت زنان» منتشر کرد. همو که مترجم نخستین آثار ویکتورهوگو از جمله «تنگدستان» هم بود، در اعتلای فکری پروین هم نقش به سزائی داشت.

در این دوره روی آوری به هنر و ادبیات غربی به شدت اوج گرفت. نواختن پیانو و ویولون رایج گشت. نوشته های غربیان به ویژه در ربط با انقلاب فرانسه به فارسی ترجمه شد. گویا برخی از زنان نیز بی بهره نماندند. چنانکه «آغا کوچک» يك دختر ایرانی، ویولون و پیانو می نواخت، تار می زد، با زبان فرانسه و انگلیسی آشنائی داشت و حتی



در دفاع از حقوق زنان «بی حجاب» هم شد. افراد کثیری در پشتیبانی از افکار مترقی اش شرکت جستند (۴۳). نمونه دیگر تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه بود که به دفاع از انقلاب مشروطیت و «سوسیالیسم» برخاست. گرچه سوسیالیسم او آمیخته به اندیشه های اشرافی ست، اما نسبت به زمانه خود پیشرو و مترقی ست. تاج السلطنه همچنانکه در جای دیگر به تفصیل آورده ایم (۴۴)، و همچنانکه از خاطراتش بر می آید، با نوشته های سیاسی غرب کم و بیش آشنائی داشت.

در افکار و آراء خویش می گفت: اگر راه ترقی را از من می پرسید: «من مسلکم را نه ارتجاعی ... نه شخصی، بلکه نوعی» قرار می دارم. معنی مشروطه هم «عمل کردن به شرایط آزادی و ترقی يك ملت بدون غرض و خیانت، و تکلیف هر ملت ترقی خواهی و استرداد حقوق» خویش است. قانون وقتی معنا دارد که «استبداد برچیده شود». در ربط با موقعیت زن ایرانی «تاج السلطنه نخست به نکوهش حجاب بر می آمد و می گفت: زندگی زن ایرانی یا به رنگ سیاه است یا سفید. تا پای گور با آن «هیكل موحش» مدفون در حجاب سیاه اند و در گور آراسته به کفن سفید. تا زنده اند از صبح تا شام «در يك محبس» و مانند بهائم زندگی می کنند. «خیلی محزون هستم و دلنگ هستم، چرا که همچنان من یعنی زن های ایرانی حقوق خود را ندانسته و هیچ در صد تکالیف انسانی خود بر نمی آیند». امروز با آنکه مدارس جدید برپا گشته، باز بسیاری از تحصیل دختران جلوگیری می کنند و تعلیم زنان را «خلاف احکام شرعی» می شمارند. در مملکتی که «دو ثلث از جمعیت آن بیکارند، البته باید يك ثلث دیگر اسباب آسایش و رفاه و خورد و پوشاک آن ثلث را برآورند». در حالی که اگر همه کار می کردند مملکت ترقی کرده و صاحب ثروت بیشتری می شد. بیکاری زن خود یکی از بزرگترین عوامل فساد اجتماعی ست. وقتی موجب مرد «کفاف» خرج عائله را نداد، ناچار است دزدی کند، مردم را ذلیل کند، مملکت را بفروشد، وطن را خراب کند». در مناطقی که زن حجاب ندارد، وضع مردم هم بهتر است. چنانکه در دهات آذربایجان که «زن و مرد را بدون حجاب مشغول کار می دیدم. در تمام ده يك نفر بیکار دیده نمی شد ... يك نفر زن فاحشه در تمام دهات وجود ندارد». خطاب به معلم خود می گوید: «شما که يك نفر مرد هستید و خوب معایب و مفاسد حجاب زن را می فهمید، چرا دست زن ها و اقوام و عشایر خود را نمی گیرید و با خود بیرون نمی آورید؟ تا کی باید حمال و نوکر یا به عبارت عالی تر آقا و مالک این بیچاره ها باشید؟» البته خواهید گفت: «چه پیشنهادها نامشروع به زن ها می کند!» تاج السلطنه بر آن است که «انسان آزاد و مختار خلق شده ... و خلق شده برای آزادی». پس، از چه رو باید «به میل دیگران زندگی نموده و محکوم به حکم دیگری باشد، در حالی که در نوع انسان امتیازی نیست». اما در تحقق این آرمان «امروز ما آزادتر و وسیع تر فکری از فکر سوسیالیست نداریم».

در سال های مشروطیت تاج السلطنه يك محفل یا انجمن ادبی نیز آراست و هنرمندان و نویسندگان مترقی را گرد خویش آورد، از جمله عارف قزوینی را که شعر «افتخار آفاق» را برای او سروده است.

اما در باب انجمن های دیگر زنان و کمیته های مخفی، آگاهی ما نخست از مذاکرات مجلس شورای ملی و اعتراضات ملایان است. شگفت اینکه آیت الله طالقانی نیز سال ها بعد، در علل شکست انقلاب مشروطه و در هواداری از مشروعه طلبان می نوشت: وقتی مجلس برپا شد «سیکسران از فرنگ برگشته و خود باخته سخنان و ظواهر زندگی اروپائیان، به میان افتادند ... گاهی سخن از آزادی زنان به میان آوردند، گاهی کلمه حریت و مساوات را با مقاصد خود تفسیر کردند». پس، مردم «حیرت زده شدند و چنین برایشان تفهیم شد که دست بهائی ها در مشروطه دخالت داشته ... و گفتند ما مشروطه مشروعه می خواهیم» (۴۵). گویا ست که آیت الله طالقانی از شیخ فضل الله نوری و مریدان استبداد طلب و مشروعه خواه او که با تحصیل زنان مخالفت می ورزیدند، تحت عنوان «مردم» نام می برد و در همراهی با آنان، آزادی زنان و مساوات اجتماعی را به حساب بهائی گری می گذاشت و محکوم می کرد. محمد علیشاه نیز در نامه به روحانیون تبریز، در توجیه سرکوب انقلاب، از آن خواست ها به منزله دشمنی با دیانت و سلطنت یاد می کرد و در محکومیت آزادی خواهان همین گناه را بس می دانست که «به اسم ترك کهنه پرستی و خرافات» و با رخنه در کار شرع «نسوان را به تشکیل انجمن و گفتگوی آزادی واداشتند» (۴۶). در مجلس هم نخست شنیده شد که به تحریک آزادی خواهان، زن ها می گویند: «ما قانون اساسی می خواهیم» (۴۷). آنگاه خبر تشکیل «انجمن نسوان» را دادند که «بلیط هم چاپ زده» و برای وکلا فرستاده بودند. اعتراض مجلسیان تقریباً همه جانبه بود. به ویژه از جانب ملایان یکی می گفت: «باید به نظمیه گفت قدغن نمایند». [ملای] دیگر فتوا داد که از اجتماع زنان «فتنه برانگیزد»، سومی میانجی شد که ایجاد انجمن زنان «شرعاً» صحیح نیست، اما اگر برای «آشپزی» یا «خیاطی» و یا «منسوجات خارجه نپوشیم» باشد، مانعی نیست. نماینده دیگر وساطت کرد: «اولاً باید معلوم شود که از بدو اسلام تا کنون جمع شدن نسوان در یکجا شرعاً ممنوع بوده یا نه». نماینده ای هم هشدار داد که «اصل اجتماع ضرری ندارد، اما اشخاصی که مفسد و مغرض هستند می خواهند به واسطه این اجتماعات بعضی فسادها بکنند» (۴۸). یکی از روحانیون منصف که وکیل زنجان هم بود اعتراف داشت که ملایان باید زنان را «محبوس» نگاه دارند و مانند «جانوران اهلی» بپروراند تا مجلس روضه خوانی خود را رونق بخشند. جهل زنان وسیله امرار معاش روحانیت است (۴۹).

بدینسان ملایان برپائی انجمن های زنان را زیر سر بایان دانستند. سید احمد طباطبائی در نامه ای به دختر خود نوشت: «از مجلس شورای ملی ... چیزی که ظاهر شده اینکه بایه و طبیعه فوت گرفته و طلوعی دارند ... فعلاً در حیات خانه شاهی، مقابل خانه جناب آقای سید ریحان الله، زن ها مجلس منعقد کردند. رئیس مجلس یکی خواهر گل و بلبل است ... یکی زن میرزا حسن رشیدی و یکی بی بی نامی که هر سه از قرار مشهود و محقق، بایه هستند» (۵۵) [؟] از ارتباطات رشیدی با سوسیال دموکرات ها و از تبعید و دستگیری او در آغاز نهضت مشروطه آگاهی داریم. خواهر گل و بلبل را نمی شناسیم. از بی بی خانم هم به تفصیل در بحث رساله «معایب





الرجال» یاد کردیم. همچنین می دانیم که «انجمن نسوان» را سرانجام برچیدند. از محتوای فعالیت آن در دوره اول بی اطلاعاتیم. اطلاعاتی که در دست داریم ناچیز و مربوط به دوره بعد از استبداد است. این انجمن در ۱۹۱۰ کار خود را از سر گرفت. یکی از گردانندگان [آن] دختر شیخ هادی نجم آبادی بود که به اتهام جمهوری خواهی از مغضوبین روحانیت به شمار می رفت. در یکی از تجمعات انجمن این خانم خطاب به نسوان می گفت: «زنان به خاطر دارند که در یکی از نخستین اجتماعات این گروه، کمیته خطابه ای در لزوم و ضرورت تفاهم و اتحاد و وطن خواهی ایراد کردم. نیز برنمودم که چنین هدفی هرگز میسر نخواهد بود مگر با آموزش پذیری ما زنان»، یعنی پیشرفت ایران منوط است به تعلیم یابی کل ملت ایران. متأسفانه «برادران ما چندان که شاید، پیگیر تحصیل این تفاهم و اتحاد نیستند. و نتیجه بحرانی ست که سراسر مملکت را فراگرفته». اینان با در دست داشتن همه وسایل و امکانات کاری از پیش نبرده اند و به «رشد نیروهای داخلی» یاری نرسانده اند. آنگاه خطاب به مجلسیان می گوید: «از رقابت ها و مسائل فردی دست بردارید. خدا را، این مباحث را رها کنید. اندکی به آینده دختران خود بیندیشید تا آنان اسیر و در بند این و آن نمانند». و رو به خواهران: «ای خواهران عزیز، اگر ما صاحب دانش بودیم» دست کم می توانستیم از همین مجلس خودمان بسی مطالب را جویا شویم، از قبیل: اشغال ایران توسط قشون روس، مسأله تعلل در قرضه ملی، و اینکه: «مانع اصلاحات چیست؟» سد راه کدام است؟ و چرا هنوز «فریاد مردم از کمبود نان به آسمان بلند است» و دادرسی نیست و الی آخر (۵۰).

از سایر اعضای این انجمن و فعالیت آن در سال های بعد بی خبریم. از این نوشته پیدا ست که آن محفل بیشتر جنبه فرهنگی و علمی داشت. در تبریز به گفته یکی از گزارشگران «زنان دست به ایجاد انجمن زدند که دارای ۱۵۰ عضو بود» و اهدافش را «مبارزه با سنن کهنه و مخالف پیشرفت» اعلام می داشت (۵۲).

مورگان شوستر در کتاب «اختناق ایران» از انجمن های مخفی زنان به تفصیل یاد می کند. می گوید زنان تقریباً در ۱۲ انجمن که توسط یک «سازمان مرکزی» هدایت می شد، فعالیت می کردند. می نویسد: من هرگز آنان را ندیدم، رهبران شان را نشناختم، اما مادر یکی از دوستان من عضو یکی از این انجمن ها بود. زنان انقلابی بارها مرا «باری» دادند. فی المثل وقتی محمد علی شاه زنان ارتجاعی راعلیه دولت به خیابان ها سرازیر کرد (بدین بهانه که چرا پرداخت موجب قشون به تأخیر افتاده). من در توضیح علت بحران مالی، یادداشتی برای یکی از انجمن های سری زنان فرستادم و توضیح دادم که این پول صرف هزینه اسلحه برای جنگ با محمد علی شاه شده است. در این مورد از پشتیبانی و پاسخ کمیته ها بهره مند شدم (۵۳). شوستر از اعتراض جمعی زنان علیه اولتیماتوم دولت روس نیز سخن می گوید. اما به اعتقاد کسروی: «مستر شوستر ارج بسیاری به این نمایش نهاده ولی نه چنانست» (۵۴).

هرچه هست، در این دوره جنبش و خواست های زنان ایران، در قیاس با زنان مسلمان قفقاز - به رغم اینکه اینان تجربه انقلاب ۱۹۰۵ و جنبش کارگری باکو را پشت سر داشتند - مترقی تر می نماید. به عنوان مثال در طوماری که زنان قفقاز به دوما ارسال داشتند، تکیه اصلی را بر احکام مذهبی نهادند. همراه با گشایش مدارس دخترانه خواستار «استفاده از مساجد برای ادا فرایض دینی» شدند. نوشتند: با اینکه اسلام به ما «آزادی عطا کرده است» باز «برخی از شوهران ما با ما به ستمگری رفتار می کنند و ما را وادار به ارضای غرایز شهوانی خویش می نمایند». پس ای وکلای مسلمان، «وظیفه شما ایجاب می کند که حقوق زنان مسلمان را طالب گردید ... قانونی به رای بگذارید که ما را از استثمار و ستم روانی شوهرانمان رها کند. ما مادران ملت و دوستان مردان هستیم و تربیت فرزندان جامعه را عهده داریم» و از این قبیل (۵۵).

اما انقلاب روسیه و ایران، مسأله آزادی زن مسلمان را تا حدودی در سطح جهانی مطرح کرد. چنانکه در ۱۹۰۷، و به دنبال کنگره زنان اسلامی، کتابی (۵۶) در این باب انتشار یافت که مسأله حرم، تعدد زوجات، طلاق، حجاب و انزوای زن اسلامی در کشورهای گوناگون از جمله ایران، مصر، ترکیه، چین، ژاپن، تونس [و عربستان را مورد بررسی قرار می داد. بحث های آن کتاب در برخی از نشریات غرب نیز انعکاس یافت (۵۷).

در ۱۹۱۰، نخستین روزنامه زنان ایرانی، تحت عنوان «دانش» انتشار یافت. اما مبارزات گسترده تر و تشکل زنان با فرهنگ، با برپائی حزب کمونیست ایران پا گرفت. با اینکه به قول سلطانزاده، اعضای این انجمن ها بیشتر از «طبقات مرفه» تشکیل می شد و «عناصر پرولتری» را در بر نمی گرفت، همه آن ها تحت پیگرد دائمی مقامات دولتی قرار داشتند (۵۸). از جمله جمعیت «فرهنگ رشت» که نشریه ای هم تحت همین عنوان داشت و یا روشنگر نوع دوست «بیک سعادت نسوان» را بنا نهاد که شاخه ای از «فرهنگ رشت» بود. او همچنین مؤسس مدرسه «سعادت» به شمار می رفت. در تهران نیز جمعیت «نسوان وطنخواه» ایجاد شد و از درون آن جمعیت «بیداری زنان» برخاست. در قزوین «انجمن پرورش» متعلق به زنان بود و در همه این مجامع، حزب کمونیست ایران نفوذ کامل داشت.

هم در آن سال، یعنی در ۱۹۲۰، نشریات زنان افزایش یافت. در اصفهان صدیقه دولت آبادی نشریه «زبان زنان ایران» را دو هفته یکبار انتشار داد (۵۹) که پس از اندک مدتی توقیف شد، اما در آوریل ۱۹۲۱ کار خود را از سر گرفت. روزنامه دست چپی «حقیقت» همراه با انتشار خبر رفع توقیف می نویسد: «روزنامه زبان زنان که مدتی در محل توقیف بود، اینک با طرزی مرغوب، برای بیداری زنان بدبخت این مملکت از اصفهان منتشر و شماره اول آن به این اداره رسیده است. ما موفقیت کارکنان مجله زبان [زنان] ایران را آرزو مندیم. (۶۰). همزمان، بتول خانم فخر آفاق جریده «جهان زنان» را آفرید. اما این نشریه به علت مقاله ای که علیه حجاب داشت، با فتوای علما توقیف



شد. شگفت اینکه به گفته سلطانه‌زاده، در توقیف این مجله، اتحادیه اجتماعیون اسلامی که می خواهند سوسیالیسم را بنا بر اصول قرآن محمدی تحقق بخشند، دست داشت» (۶۱). خانم فخر آفاق را از تهران تبعید کردند. مدتی «با فرزندش آواره بیابان بود» (۶۲). اما یکسال بعد، در ۱۳۱۲، در مشهد مجله خود را به صورت ماهانه و با همان نام زیر چاپ برد. نشریه «عالم نسوان» به همت خانم نواب صفوی منتشر شد که در نگارش مقالات آن، زنان دیپلمه، مدرسه آمریکائی تهران سهم عمده داشتند (۶۳).

در دوره اول عصر رضاخان، همراه با سرکوب نهضت چپ، انجمن های زنان و مطبوعات زنانه نیز زیر ضرب رفتند. فقط در قزوین ۲۴ نفر از اعضای فرهنگ به زندان افتادند. گویا ست که در انزلی به هنگام اجرای نمایش «کشیش دروغین» یا «تارتوف» مولیر، پلیس توده مذهبی را تحریک و بسیج کرد و به این عذر که در آن نمایش زنی روی پرده ظاهر شده است، به تئاتر سوسیالیست ها حمله برد! و یا در تهران بار دیگر علما و پلیس دست در دست به قانون «نسوان و طنخواه» یورش بردند، محل انجمن را سنگسار کردند و روزنامه انجمن را سوزاندند (۶۴). دولت رضاخان برای جلوگیری از نشر افکار «اشتراکی» در میان زنان به ترویج مذهب دامن می زد. رضا خان حتی خود را مرید «شیخ فضل الله نوری» می نامید و در حضور مریدان شیخ به پا می خاست. می دانیم که تظاهرات عاشورا را نیز شخصاً رهبری می کرد. در زمان او حتی زنان را ترغیب می کردند که روزهای پنجشنبه به حجره طلاب جوان بروند و خود را به «رایگان» در اختیارشان بگذارند تا حرمان جنسی مانع از تحصیل «دانشجویان مذهبی فقیر» نشود (۶۵).

و یا هنگامی که در ۱۹۲۲ مدرسه زنان در آستارا گشایش یافت، میرزا علی اکبر اردبیلی آخوند، خطاب به «رئیس مجاهدین دین اسلام ... آقای حسینعلی خان»، حیرت زده نوشت: «شنیدم در آستارا آبروی دین الهی ... را برداشته، با حضرت ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه ... عداوت نموده، چهارآ به جهت زن ها مکتب خانه ... ترتیب داده اند. این مکتب خانه ها را که فحش است به دین مبین، برداشته ... داعی را آسوده نمائید ... حقیقتاً عالم غیرت شما دخلی به غیرت طوائف این بلاد ندارد. این ها بی ناموس اند. قربان ناموس اهل غیرت!»

در کنگره مسلمانان قفقاز که در ۱۹۲۳ به نام استالین و در سپاسگزاری از خدمات کمیسر خلق ... برپا شد، کوشیدند تا احکام شریعت را با سوسیالیسم منطبق و سازگار کنند. قطعنامه زنان کنگره در ضمن اشاره به وضع فلاکت بار زن در این منطقه، در عین محکوم کردن ستم روائی مرد بر زن، می گفت: «این بیدادگری که به نام شریعت» بر زن روا می دارند، خود «تهمت و خیانت در حق شریعت اسلامی ست». اسلام برای مرد و زن، و به طور یکسان «آزادی، برابری و خوشبختی» عطا کرده است. از این رو کنگره اسلامی مصرانه خواستار «تحقق و اجرای احکام اسلامی» در مورد زن می باشد. همچنین خواهان «دفاع از حقوق زن در چارچوب اسلام و بر اساس قرآن مجید» است (۶۶). تا جائیکه در قفقاز حتی تعدد زوجات نیز از میان نرفت و روحانیت اسلامی در کنار استالین ایستاد!

دومین کنگره زنان مسلمان در ۱۹۲۹ (۶۷) در تهران گشایش یافت. نمایندگان مصر، ترکیه، افغانستان، عربستان، سوریه، لبنان، ژاپن، استرالیا و ایران از جمله شرکت کنندگان بودند. محتوای آن چندان با کنگره قفقاز متفاوت نبود و شعار اصلی را «دین برای خدا، وطن برای همه» تشکیل می داد. حقوق و مقام اصلی زن نیز حول و حوش «سه میم» رضاخانی یعنی «مادر، مطبخ، میهن» و تعلیمات هیتلری قرار داشت. کنگره پیام آور اتحاد اسلامی برپایه «قوانین اسلام» بود. در میان ایرانیان، خانم ایران ارانی (خواهر دکتر تقی ارانی) و خانم صدیقه دولت آبادی به کنار، باقی سخنگویان رسمی دولت بودند. از جمله خانم مستوره افشار، طلعت طباطبائی، منظر طباطبائی، اختر اسفندیاری [و] خانم افخمی که می کوشیدند از کنگره در جهت تبلیغات رسمی بهره بردارند و «پیشرفت» های رضاخانی از تأکید و تصویب سایر نمایندگان بگذرانند.

خانم طباطبائی از نقش ولای زن «در خانه» سخن راند. زنان را از تقلید کورکورانه از غرب برحذر داشت. اجرای قوانین اسلامی را در ربط با زن خواستار شد. با این استدلال که «اگر امروز یک طایفه برگزیده در میان ملل و مذاهب به وجود آید، به ناگزیر منصفانه و بی غرضانه قانون اسلام را بر سایر قوانین مذهبی ترجیح خواهد داد. قوانین مدنی ما را که برکشیده از قوانین اسلامی ست، ملاحظه بفرمائید که تا چه اندازه برای نظم امورات زندگی کامل و نجات بخش است. این قانون از بناهای باشکوه عصر با افتخار رضاشاه پهلوی ست... فرزندان اسلام از آغاز تحصیل با احکام مذهب خود آشنا می شوند ... باید قوانین مذهبی را به آنان تعلیم داد ... تا وطن را دوست بدارند و تبعیت از پادشاه محبوب خود را جزو فرایض بدانند».

خانم اسفندیاری هشدار می داد که اگر قوانین اسلامی درکار نباشد و «مجازات های گوناگون» از قبیل اعدام، زندان و نظایر آن به کار گرفته نشوند، پرهیز از جنایت نامیسر خواهد بود. قوانین اسلامی باعث می شود که انسان از بدکردن «بهراسد».

خانم مستوره افشار تکیه را بر وجوب استفاده از پارچه های وطنی نهاد. در جلسه، یکی از حضار از ریشخند پرهیز نتوانست کرد و به سخره گفت: «بدبختانه واقعیت چنین نیست و بیشتر زنان ایرانی که در اینجا حضور دارند هیچک لباس وطنی به تن نکرده اند!»



خانم دولت آبادی که پیشتر در انجمن ها و مطبوعات زنان از او یاد کردیم، نخست پیشگفتاری داشت در تاریخچه کنگره های زنان، سپس از وضع تحصیلات دختران سخن گفت، آماری از تعداد مدارس به دست داد. شمار آموزگاران زن را در این سال ۱۴۸۵ و مدارس دخترانه را ۶۳ و تعداد دانش آموزان دختر را ۳۶۲۸ نفر نام برد.

در طی کنگره از نشریه «جهان نسوان» و مدیر تبعیدی آن خانم فخر آفاق پارسا نیز تجلیل شد. همچنین از خانم اسکندری بانی انجمن «نسوان وطنخواه» که قبلاً اشاره کردیم، شرکت کنندگان به احترام فعالیت آن دو زن به پا خاستند.

اما خطابه خانم ارانی که برگردانش را جزو ضامم به دست داده ایم، از مقوله دیگر بود. در بحبوحه اختناق رضاخانی و در کنگره ای که به نام دین و دولت برپا شد، خانم ارانی اندیشه های سوسیالیستی خود را دلیرانه و گستاخانه بیان کرد. نامی از خدا و شاه نبرد و نتیجه گرفت برابری حقوق زن و مرد یعنی «برابر کردن حقوق انسانی، و نه «مسأله ای به نام زن و مرد وجود ندارد»!

## ضمائم

جلیل محمد قلی زاده

نشریه «ملا نصرالدین»، ۱۳ آوریل ۱۹۰۸، شماره ۱۵.

ترجمه از ترکی

«دانشمندان»

اواخر، در نشریات اسلامی، چندین مقاله در باب مسأله زن به چشم خورد. از مضمون این مقالات اینطوری دستگیرم شد که زنان غرب از دم بی حیا و بی ناموس هستند. یعنی جملگی چیزی شبیه فاحشه می باشند.

در این باره من کوچکترین اعتراضی ندارم. خود من هم تصورم اینست که باید زنان آمریکا و اروپا همگی فاحشه باشند. اما گاهی به سرم می افتد که نکند میان این همه فواحش، یکی دوتا زن با عصمت هم پیدا بشود. اما از گفته های فلاسفه جدید خودمان معلوم می شود که يك نفر هم پیدا نمی شود.

خدا را شکر که از برکت نویسندگان مسلمانان، چشم های من یکی هم باز شد. آنچه را که تا به حال نمی دانستم، حالا دانستم. چونکه ظن من در باره زنان اروپا به کلی باطل بود و من در اشتباه بزرگی به سر می بردم. یعنی تا امروز گمان می کردم که خوب، درست است که اروپائیان ها همه فاحشه اند، اما بالاخره زنی هم مثل ژاندارک پیدا شد که شمشیر گرفت، جنگید و در برابر دشمنان فرنگ ایستاد.

افسوس، افسوس، حالا معلوم شد که او هم فاحشه بود!

مثلاً در ۱۸۸۵، در یکی از روزها، از میان کارگران بلغارستان، دختری با پرچم سرخ وارد میدان شهر شد، با خطابه شورانگیزش مردم را به هیجان آورد، بیست هزار فدائی دورش را گرفتند، همین فدائی ها به عمال عثمانی یورش بردند، جملگی را راندند، ولایت را از چنگ عثمانیان درآوردند و بلغارستان امروز را بنیان نهادند.

حیف که از نظر فلاسفه ما این ها هم، جملگی فاحشه بودند!

من تا کنون ملتفت نشده بودم که زنان روسیه، راستی راستی، يك مشت بی ناموس و بی وفا هستند. با خودم می گفتم، دستکم زنانی مثل وولقونسکایا و ترویدوسکایا نسبت به همسرانشان وفادار ماندند. و وقتی حکومت شوهرهای آنان را به سببری تبعید کرد، این دو زن با مصیبت فراوان اجازه گرفتند، به سببری رفتند و با همه بدبختی، تا آخر عمر با همسرانشان ماندند، در حالی که هر دو از خانواده های مرفه بودند. می توانستند طلاق بگیرند و با يك مرد دیگر ازدواج کنند، چرا که قانون روسیه این کارها را مجاز می داند.

حیف و صد حیف، حالا معلوم شد که این زن ها هم فاحشه بودند!

البته فکر می کردم که زنان غربی باید راستی راستی بی عفت [و] هرزه باشند. اما باز به خیالم می رسید که بین آن ها دست کم هزارتائی در عالم علم و فنون و معارف به درجه اجتهاد رسیده اند، هرکدام باعث افتخار میهن خودشان هستند و اگر قرار باشد از همه آن ها نام ببرم، باید يك کتاب تألیف کنم. دیگر چه فایده؟



آخ، آخ، که چه اشتباه بزرگی می کردم. امروز فلاسفه ما ثابت کردند که آن ها همگی فاحشه اند! وای، وای، من از این دنیا چه بی خبرمانده بودم!

یادم می آید که در اروپا، در باره مسأله زن، بحث های زیاد درگرفته است. نه تنها روزنامه ها، بلکه دانشمندان بزرگ کتاب های مفصل نوشته اند. از جمله کتاب اوژن میل که به همه زبان های مهم اروپائی ترجمه شده است.

حالا وقتی نوشته های فلاسفه غرب را با نوشته های فلاسفه خودمان مقایسه می کنم، چند نکته به نظرم می رسد:

اولاً: کسانی که در غرب به مسأله زن پرداخته اند، همگی از دانشمندان معتبر آمریکا و اروپا هستند و آثارشان به چندین زبان ترجمه و منتشر شده است. اما اواخر، کسانی که در میان ما مسلمانان مسأله زن را کشف کرده اند، همان روضه خوان های محل هستند که برای جماعت بقال نوحه می خوانند و نوشته هاشان در محله خودشان هم گمنام مانده است

دوماً: دانشمندان اروپا، وقتی مسأله زن را به طور کلی طرح می کنند، در باره زنان کشورهای دیگر هم به بحث می پردازند. اما از زنان هیچ ملتی با بی احترامی و خاکساری یاد نمی کنند. در حالی که فلاسفه ما هرچه می نویسند سراپا فحش و بی حرمتی به دیگران است.

سوماً: وقتی نوشته های دانشمندان اروپا را در باره مسأله زن می خوانی، می بینی که این حرامزاده ها از همه چیز و همه جا خبر دارند. اما وقتی به نوشته های فلاسفه خودمان رجوع می کنی، به نظرت می رسد که این ها فقط شب هنگام، در کوچه های تاریک باکو و تفلیس، با چند زن مست سروکار داشته اند و بس! همین طور هم هست!

والسلام.

زیاده روده درازی کردم. اما يك مطلب مختصر جا ماند که عرض می کنم: فیلسوف ما بهتر است که سروکارش با همان وعظ و تیمم باشد و فلسفه را به فلاسفه واگذارد. مرحوم «آگهی» خوب گفت که:

«در جهان دو چیز دشوار است نزد «آگهی»

لحن صوت بی اصولان، بحث علم ابلهان».

روزنامه «حقیقت» ۱۵ ژوئن ۱۹۲۲، شماره ۹۸

(اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ۷، انتشارات مزدک)

مکتوب يك زن ایرانی

(از رشت)

تا امروز وجود جوانمردانی که طایفه گنج بران را گذاشته و طرفدار رنجبران باشند در ایران کم بوده است. مگر چند نفر ایرانی که ما طایفه نسوان این وجودهای بزرگوار را فقط به اسم حامیان آزادی بشر کعبه می کنیم و مسروریم از اینکه امروز نیز يك عده فداکار قدم غیر متزلزل خود را در حقیقت گوئی برداشته و با کمال قدرت طرفداری رنجبران را در عهده خویش گرفته اند. پس البته رنجبران هم باید وقت را مغتنم شمرده برای رسیدن به حقوق حقه خود بکوشند.

البته کارکنان «حقیقت» در تقاضای يك نفر خواهر هموطن خود بیشتر دقت خواهند فرمود.

ما نسوان سال ها بود که انتظار این دقیقه را می کشیدیم، بلکه در تمام عمر ساعت می شمردیم و روز و شب خود را در انتظار این دقیقه های پر قیمت و این وجودهای با قدرت به سر می بردیم. خدا را شکر که امروز به امید دیرین خود رسیده، پس لازم است که دست های ضعیف تر را نیز از آستین امید برآورده و کلمات دیرین خود را ابلاغ کنیم. شاید ما هم با کمک طرفداران گوی مقصود را از میدان ببریم و به آرزوی دیرین برسیم.



ما می دانیم که کارکنان حقیقت به احتیاجات مدنی و اخلاقی ما بیشتر از سایرین مسبوق اند ولی تا کی و تا چند ما را عقب انداخته و اسم ما را از اوراق مقدس شسته و قلم های ما را بشکسته اند.

در صورتی که ما هم از این میوه های حیات و قلم های آزاد حق داریم. پس ای طرفداران بیچارگان، ما راه نجات را از که جوئیم و اگر امروز از آزادیخواهان کمک طلب نکنیم پس به که روی آور باشیم؟

مدافعین ما کیست و کی ها ما را از ظلمات جهل به عالم نورانی راه نمائی خواهند کرد؟

پس ای مجامع مقدس که کلمه مقدس آزادی را شعار خود ساخته اید، ای اجتماع قیام کنید، چرا ما را نابود کرده و اسم ما را قلم کشیده اید؟ مثل اینکه دست قدرت شما را یکه و تنها آفریده، یا فقط روح به شما دمیده، خیر خیر ما هم از جنس شما هستیم و شریک در عمر و زندگانی و آزادی هائیم. ولی با این همه حقوقی که دست قدرت به ما داده، بدبختانه هنوز از هیچیک از این ها تمتع نبرده ایم و از سعادت مملکت خود محروم شدیم چرا که ناقابل بودیم؟ ولی چه کنیم که روح پاک و زبان آزاد ما در دست ظالمان توقیف است و بدبختی ما باعث خوشبختی ناکسان شده. پس در این صورت، ای مجامع آزادی، ای طرفداران رنجبر ایرانی، گناه ما چه بوده و تا کی ما باید در این حصار آهنین اسیر باشیم؟ پس در این صورت آیا ما طایفه نسوان در مملکت ایران بدبخت نیستیم و شما به ما کمک نباید بکنید؟ آیا رنجبر تر از ما کیست؟

پس واجب است که اول ما را از رنج و تعب مدافعه نمائید و روح این مملکت را آزاد کنید.

پایان

دومین کنگره عمومی زنان مسلمان شرق،

تهران، نوامبر - دسامبر ۱۹۲۹ (ترجمه از فرانسه)

خطابه خانم ایرانی

جای خوشوقتی ست که تحولات اجتماعی جهان، پس از يك دوره سکوت و آرامش، زنان شرق را به حرکت واداشته است.

برای درك علل قطعی این حرکت، نیز جایگاهی که از نظر تاریخی در بر می گیرد، و اینکه سرانجام به کجا می انجامد، ناگزیر باید به این بررسی دقیق برآئیم که این جنبش در کدام قرن، در میان کدامین افراد، در کدام کشور، با کدامین شعائر همبستگی و بر اساس کدام طرح پا گرفت.

در مشرق زمین جنبش زنان به قرنی می آغازد که در ملل متمدن استقرار یافته است. از آنجا که محرك و رهنمون اجتماعی هر يك از طبقات جامعه، منفعت است، هر طبقه به راه مزایای ویژه خود کار می کند، زنان نیز به نوبه خود می کوشند تا مزایای خاص طبقاتی خود را پاس دارند.

در ایران تصویر زن حالتی ست میانگین بین انسان و حیوان. زن از هیچ ارزش برخوردار نیست. به طور کلی ما زنان ایران تا کنون زبردست بوده ایم و اگر به تاریخ بازنگریم می بینیم که در هیچ زمانی طبقه حاکم از روی میل تن به خواست های طبقات زبردست نداده است؛ بلکه این طبقات کوشیده اند حقوق خود را به جبر از چنگ سلطه گران بیرون بکشند. عرض من اینست که اگر ما نیز بخواهیم به عنوان زن پیشرفت کنیم، کار ما از طریق حقارت و تبعیت در برابر مرد و یا ضعف و تملق برای احقاق [حقوقمان] پیش نخواهد رفت. اگر ما بدبختیم، باید علت بدبختی خود را بشناسیم، آنگاه بهتر از دیگران می توانیم عوامل این بدبختی را از میان برداریم. به عبارت دیگر می خواهیم خاطرنشان سازم که آزادی زن باید به دست خود زن تحصیل شود.

در یکی از مجلات هندوستان خواندم که در طی انقلاب گذشته، زنان در راه رهای بی مردم همدوش مردان مبارزه می کردند و خوشبختانه در بیشتر موارد، قابلیت و مداومت آنان بالاتر از مردان بود. بدین سان تعداد کثیری از زنان به پیشرفت های قابل ملاحظه ای نائل آمده اند و به مانند مادرانی که اطفال خود را شیوه راه رفتن می آموزند، زنان نیز به یاری دست مردان را گرفته اند. امروز همه باید از این قابلیت که در زنان پدیدار شده و پاگرفته خشنود باشیم و بی باکی شان را بستاییم.

ما باید جامعه را آماده سازیم که شهامتی از این دست را [در خود بیابد] که می تواند خدمات بزرگی به راه توسعه و مسائل زیست و تمدن عرضه دارد. ما زنان باید بکوشیم این قابلیت ها را در خود بپرورانیم. در این راه،



فراهم آوردن عرصه عمل را از طریق اشتغال ضروری می دانیم، تا نخست خود را از مردان بی نیاز کنیم، سپس قابلیت های خود را ارائه دهیم، آنگاه یقین خواهند آورد که نخستین گام پیشرفت و پایه های بهبود جامعه، همانا تدارک کار برای زنان است. مطالعه تاریخ ملل متمدن نشان می دهد که در حقیقت از هنگامی که زن در تولید مواد مورد نیاز زیست سهمیم شد (یعنی جامعه را برای یک رشته از کارها به خود نیازمند کرد) از همان هنگام با پیشرفت همگام گشت و از اسارت گسست. اینست راهی که باید زنان جهان پیش گیرند و پیش برند.

چه قابلیت ها که زن در فقدان یک عرصه عمل به هدر می دهد. وظیفه ما اینست که یکدیگر را در پرورش این قابلیت ها یاری دهیم و بکوشیم خط سیر نهضت زنان را ترسیم کنیم. پس زنان باید آگاه باشند که در کدام دریا شناورند تا زیر امواج زورمند این جریان نابود نشوند.

ما باید قصد خود را از این جنبش بازشناسیم، بدانیم که چه می خواهیم و از چه راه می توانیم به سرمنزل مقصود برسیم.

زن خواهان آزادی طبقاتی خویش است، بر آن است که مقامش در جامعه به رسمیت شناخته شود و حقوقش حفظ گردد. در این راه، همچنانکه گفتیم، نخستین گام تدارک برای زنان است. اما برخلاف این رأی، برخی می گویند که جنس زن به هیچوجه اجتماعی نیست، که کار او قادر به حرکت دادن چرخ های جامعه نیست، و زن باید به کار خانگی اکتفا ورزد. راست است. ما این را می پذیریم. اما باید دید غرض از خانه چیست. در زمان های پیشین خانه عبارت بود از یک چهاردیواری که بشر در آن می زیست. اما به تدریج خانه گسترش یافت. دیوارها عقب کشیدند، تا اینکه از محدوده یک کشور گذشت. تا جایی که می توان گفت امروز خانه زن یعنی «کانون» اتحاد جهانی. در واقع، شرایط سیاسی و اتحاد جهانی به ناگزیر متأثر است از وضع و نقش زن در خانواده و نیز از آموزش کودکانی که زن عهده دار تربیت شان است. هیچکس قادر نیست خانه اش را آنچنان ضمیمه و محکم بنا کند که این خانه که زن نیز بخشی از آن است از نفوذ اندیشه تمدن جدید در امان باشد. امروز نقش زن عبارت است از مشارکت در پیش بردن مسائل اجتماعی و خانه مرکز و سرآغاز تمدن است.

یکی از ویژگی های که این جنبش را از سایر مبارزات طبقاتی متمایز می دارد این است که در اینجا بر خلاف موارد دیگر، هدف زنان انهدام یک طبقه متخاصم و احراز برتری اجتماعی نیست، بلکه ستیزه جویی هر مرد نیز در برخورد اول خود کمکی به همین پیشرفت است. به عبارت دیگر، هنگامی مرد بر سر آن باشد که یک جامعه طبیعی بنا کند، ناگزیر به پیشرفت زنان که بخشی از جامعه را به عنوان خواهر، مادر یا همسر مرد می سازند، کمک خواهد کرد. همچنین بنای چنین جامعه ای اگر سطح فرهنگ زنان پایین تر از مردان باشد، هرگز میسر نخواهد بود. در حقیقت اگر نیمی از جامعه پیشرفت نکند، آن نیم دیگر هم از پیش رفتن بازخواهد ماند. بنا بر این، باید جنبش زنان را به مثابه یک جنبش عمومی و اجتماعی تلقی کرد. توجهی که امروز مردان به این جنبش معطوف می دارند، خود گواه این ادعا ست. اما از آنجا که بهره گیران اصلی این جنبش خود زنان هستند، باید سرخ را هم داشته باشند. گرچه مردان نیز به این نهضت پیوسته اند.

اما چون در این امر، زنان خواهان حقوق ویژه خود هستند، باید اندکی هم در برابر غرور مردانه مبارزه کنند و گذشت هم داشته باشند. زیرا در برخی تمایلات و عواطف این دو در تقابل با یکدیگر قرار گرفته اند. از این رو در پاره ای مسائل نظیر تدارک کار، مسأله ازدواج و طلاق، مسائل مورد مشاجره ای هستند که زنان باید از حقوق خود دفاع کنند.

هنگامی که سخن از برابری حقوق زن و مرد به میان می آید، منظور برابر کردن حقوق انسانی ست. حال برای تحقق این برابری و در برخورداری از روحیه قوی، مسأله ای به نام زن و مرد وجود ندارد. برابری حقوق زن و مرد پیش درآمدی ست که ورود ما را به عرصه کارزار زندگی فراهم می سازد. به عبارت دیگر، در جنبش زنان باید دو هدف در نظر داشت: نخست برابری حقوق زن و مرد و آنگاه به حرکت درآوردن چرخ های جامعه. در اینجا ما باید دوشادوش مردان پیش روییم.

مآخذ:

۱- سرآغاز اقتدار اقتصادی و سیاسی ملایان در سده نوزده، الفبا دوره جدید، شماره ۲، ص ۴۰۵۸-.

۲- ۱۹۴۰A. R. Tag: "Le Babisme", Paris, thèse, ۲۰۱.



- ۳- محمد رضا فشاهی: «واپسین جنبش قرون وسطائی در دوران فتودال»، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۴۶.
- ۴- همانجا، ص ۱۴۷.
- ۵- Depping: "Souvenir d'un médecin ...", Paris ۱۹۶۷, p. ۷۰.
- ۶- یحیی آربین پور: «از صبا تا نیما»، تهران ۱۳۷۵، جلد ۱، ص ۱۳۱.
- ۷- ر. پایدار: «سی سال پس از رجل اجتماعی بزرگ ایران، مرحوم میرزا آقاخان کرمانی»، اسناد جنبش کارگری ایران، به کوشش خسرو شاکری، انتشارات پادزهر، شماره ۱۳، پاریس ۱۹۸۳، ص ۹۵۶.
- ۸- فریدون آدمیت: «اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی»، تهران، پیام ۱۳۵۷، چاپ دوم، ص ۲۵۷۸.
- ۹- «روزنامه قانون»، شماره ۷، ذیحجه ۱۳۰۷.
- ۱۰- پشوتن: «زنان ایران و جنبش مشروطیت»، علم و جامعه، شماره ۱۹، ص ۱۹، بی تاریخ!
- ۱۱- احمد کسروی: «تاریخ مشروطه ایران»، تهران، امیر کبیر، چاپ پنجم ۱۳۴۰.
- ۱۲- Chahid: "Correspondance de Perse", Revue du monde Musulman ۱۹۰۷, p. ۵۵۰.
- ۱۳- "Les Femmes Persanes", R.M.M., ۱۹۰۸, p. ۷۵۴.
- ۱۴- منگول بیات: «زنان و انقلاب در ایران»، ص ۲۹۸.
- ۱۵- الفبا، دوره جدید، شماره ۳، ص ۳۰ تا ۵۰.
- ۱۶- محمد اسماعیل رضوانی: «انقلاب مشروطیت ایران»، تهران ۱۳۵۵، ص ۹۷.
- ۱۷- عبدالله بهرامی: «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از زمان ناصر الدین شاه تا آخر سلسله قاجار»، تهران، سنائی ۱۳۴۴، ص ۷۲.
- ۱۸- ابراهیم صفائی: «اسناد مشروطه»، تهران، چاپخانه شرق ۱۳۴۸، ص ۴۴.
- ۱۹- نصرت الله فتحی: «زندگی نامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی»، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۸۲.
- ۲۰- A.K. Lambton: "The Persian ulema and constitutional revolution", Paris, P.U.F., ۱۹۷۰, p. ۲۶۳.
- ۲۱- «قدح زن ایرانی به واسطه خبرنگار جراید روس»، روزنامه «ایران نو»، شماره ۶۱، ۲۶، شوال ۱۳۲۷/۸ نوامبر ۱۹۰۹.
- ۲۲- بی بی خانم: «معایب الرجال»، خطی، ۱۳۱۳، دانشگاه تهران.
- ۲۳- «صور اسرافیل»، شماره ۷ و ۸، ۲۱ جمادی الاخری ۱۳۲۵ / ژوئیه ۱۹۰۷، ص ۵.
- ۲۴- «صور اسرافیل»، شماره ۳۱، ۱۱ جمادی الاخری ۱۳۲۶ / ۱۱ ژوئن ۱۹۰۸.
- ۲۵- «صور اسرافیل»، شماره ۲۶، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۶ / ۲۳ آوریل ۱۹۰۸.
- ۲۶- Ch. Laclos: "De l'éducation des femmes" et "Les liaisons olaugereuses" (?)
- این کتاب اخیراً در فارس با نام غلط «گزند دلبستگی ها» ترجمه شده است.
- ۲۷- «ایران نو» شماره ۹۱، ۲ ذیحجه ۱۳۲۷ / ۱۱ دسامبر ۱۹۰۹.



- ۲۸- «مکتوب یکی از خانم های ایرانی»، «ایران نو»، شماره ۳۴، ۸ رمضان ۱۳۲۷/۱۴ اکتبر ۱۹۰۹.
- ۲۹- «ایران نو»، شماره ۱۷، ۱۹۰۹/۱۳۲۷.
- ۳۰- «ایران نو» شماره ۶۵، ۲۹ شوال ۱۳۲۷/۱۲ نوامبر ۱۹۰۹.
- ۳۱- «دبستان ام المدارس» ایران نو، شماره ۴۳، ۳ شوال ۱۳۲۷/۱۸ اکتبر ۱۹۰۹.
- ۳۲- جمال الدین اسدآبادی: در تعلیم و تربیت، مقالات جمالیه، تهران ۱۳۱۲، ص ۹۰.
- ۳۳- «نطق معارف پرورانه»، ایران نو، ۱۸ محرم ۱۳۲۸/۳۰ ژانویه ۱۹۱۰.
- ۳۴- «مکتوب يك خانم مسلمان از عشق آباد روسیه»، ایران نو شماره ۵۴، ۱۶ شوال ۱۳۲۷/۳۱ اکتبر ۱۹۰۹.
- ۳۵- «راجع به نسوان»، ایران نو، ۷ رمضان ۱۳۲۷/۳ اکتبر ۱۹۰۹.
- ۳۶- ۱. رحیم: «ملا نصر الدین و ملا خسر الدین»، الفبا، دوره جدید شماره ۱، ص ۹۱-۸۷.
- ۳۷- جلیل محمد قلی زاده: «تسییح خان»، ترجمه هما ناطق، الفبا، تهران، شماره ۲، ۱۳۴۹.
- ۳۸- جلیل محمد قلی زاده: «مرده ها»، ترجمه هما ناطق.
- ۳۹- الفبا دوره جدید، شماره ۱، پاریس، زمستان ۱۳۶۱، ص ۹۲۱۱۱-.
- ۴۰- «ملا نصرالدین»، شماره ۸، نوامبر ۱۹۰۸.
- ۴۱- روزنامه «صحبت» در ۱۳۲۵ قمری در تبریز شکل گرفت. مقالات آن را اعضای انجمن ایالتی می نوشتند.
- ۴۲- روزنامه «شرق» از روزنامه های اخباری و بی مایه دوران مشروطه بود.
- ۴۳- "Autour du Monde Musulman", RMM, vol. ۵, p. ۱۹۰۸, ۷۵.
- ۴۴- فریدون آدمیت و هما ناطق: «افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار»، آگاه، ۱۳۵۷، ص ۱۵۶۱۶۲-.
- ۴۵- بهرام افراسیابی: «طالقانی و تاریخ»، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۰، ص ۵۴ و ۱۲۱.
- ۴۶- فریدون آدمیت: «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران»، تهران، پیام ۱۳۵۷، ص ۳۲۸.
- ۴۷- «صورت مذاکرات مجلس شورای ملی ایران»، مذاکرات ۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵، ص ۱۶۷.
- ۴۸- «ایدئولوژی نهضت مشروطیت...» ص ۴۲۸.
- ۴۹- شیخ ابراهیم زنجانی: «سرگذشت من»، خطی، وقایع ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ قمری.
- ۵۰- احمد کسروی: «تاریخ مشروطه»، ص ۴۲۸.
- ۵۱- "La femme persane" RMM, " ۱۲، ۱۹۱۰، p. ۸۴-۲۸۲.
- ۵۲- "Journal d'un persan", RMM, " ۲، ۱۹۰۷، p. ۲۱۴.
- ۵۳- M. Shuster: "The strangling of Persia", London, ۱۹۱۲، p. ۱۸۷-۱۸۵.
- ۵۴- احمد کسروی: «تاریخ هیجده ساله آذربایجان»، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷، جلد ۱، ص ۲۵۶.





- ۵۵- "Les femmes musulmanes et la Douma", RMM, ۱۹۰۸, p. ۳۵۹.
- ۵۶- "Our moslem sisters, a cry of need from land of darkness", New York, ۱۹۰۷, pages ۲۹۵.
- ۵۷- "L'éducation des femmes musulmanes" RMM, ۱۹۰۸, p. ۱۸۲-۱۸۴.
- ۵۸- سلطان زاده: «موقعیت زن ایرانی»، مارکسیست ها و مسأله زن، انتشارات مزدک، ۳۳، ص ۴۶۴۷-.
- ۵۹- Ali-No-Rouz: "Registre analytique annoté de la presse persane...", RMM, p. ۱۹۲۵, ۴۵.
- ۶۰- روزنامه «حقیقت»، شماره ۱۵، ۲۳ آوریل (انتشارات مزدک، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ۷)
- ۶۱- سلطان زاده: «موقعیت زن ایرانی»، ص ۴۷.
- ۶۲- نطق خانم صدیقه دولت آبادی، در دومین کنگره زنان مسلمان، تهران، (چاپ پاریس ۱۹۳۳، ص ۶).
- ۶۳- Ali-No-Rouz: p. ۴۶.
- ۶۴- E. Abrahamian: "Iran between two revolutions", ۱۹۸۲, p. ۱۳۹.
- ۶۵- W. Ivanov: "Le baiser au mendiant en Perse", RMM, vol. LXIII, p. ۱۷۰, ۱۹۲۶.
- ۶۶- "Le deuxième congrès musulman général des femmes d'Orient à Téhéran, nov-déc ۱۹۲۹", Paris, ۱۹۳۳.
- ۶۷- ?